

## همت ها پستی گرفته است

(در پاسخ به سؤالات آرش «پیرامون انتخابات ریاست جمهوری در ایران»)

تنظیم سؤالات طوری ست که کسان دیگری شاید بتوانند به تک تک نکات آنها پاسخ دهند ولی من نمی توانم، زیرا با پیشفرض هایی که در سؤالات آمده نظیر وجود «اصلاح طلبان حکومتی»، «یکدست تر شدن»، یا تعبیر «حکومت اسلامی ایران»، «شکاف های درون حکومتی» و ... موافق نیستم. در نظر امثال من «اصلاح طلبان...» هرگز ماهیتی طبقاتی جدا از دیگر بخش های رژیم نداشته، بلکه منافع سیاسی واحدی در حفظ رژیم دارا بوده اند. آنها همیشه یکدست بوده اند. حکومت یا به تعبیر درست آن، رژیم، نیز پیش از آنکه «اسلامی» باشد سرمایه داری ست (سرمایه داری ای که یک بوروکراسی متمرکز و سرکوبگر دولتی لازمه ی آن است تا بتواند جامعه ای به شدت ناهمگون و متحول و پویا را کنترل و استعمار کند، و قشری انگلی بتواند از قبل کل جامعه امکان حیات داشته باشد). چنان که از نام اسلام هم، تنها به مثابه ی ابزار سود می جوید و من این را در جای دیگر نشان داده ام (۱). با تعبیر «شکاف های درون حکومتی» هم موافق نیستم و می بینیم از آنجا که اختلاف ها خانگی و به گفته ی خودشان در حد «اختلاف سلیقه» بوده هرگز به تعارض و نفی طرف مقابل نکشیده است. حتی یک نمونه وجود ندارد که این «چاقو دسته ی خودش را بریده باشد»! پس بهتر است در باره ی اختلاف ها مبالغه نکنیم. از سال ۵۹ که برای «حل اختلاف» بین بنی صدر (رئیس جمهوری) و رجائی (نخست وزیر «مقلد امام»)، نماز وحدت جعل کردند تا زندانی کردن نوری و آقاجری و... (۲) قاعده ی «اختلاف خانگی» و «سلیقگی» همه جا حاکم بوده است. نمونه های نفی و تصفیه مثل آیت الله شریعتمداری و قطب زاده از این قاعده مستثنی ست زیرا آنها پا را از دایره خارج گذارده بودند.

در مورد سؤالات دیگر نکاتی که بتوان بر آن ها دست گذاشت فراوان است که در سطور آینده به برخی از آن ها اشاره خواهم کرد. در اینجا پاسخ کوتاهم را با ذکر نکاتی ادامه می دهم که برای من و امثال من پایه ی داوری و موضع گیری نسبت به رژیم جمهوری اسلامی ایران است:

اولا - مسأله ی مدیریت این نظام سرمایه داری، چه در قالب مذهبی بیان شود و چه نشود، مسأله ی من نیست. جدال ما با رژیم، «بی لیاقت» دانستن او نیست تا در این میان جایی برای خود باز کنیم! بگذاریم که در استعمار وحشیانه ی نیروی کار و خدمت به سرمایه داران، رژیم «معجزه» هم کرده است! چنین اهتمام و هدفی مناسب کسانی ست که به نام اپوزیسیون داخل یا خارج کشور و با زدودن همه ی مرزهای دیرین و جدی، که سابقا ادعایش را داشته و هنوز گاه دارند، به رقابت با دزدان و غارتگران حاکم می پردازند تا احيانا سهمی یا سهم بیشتری به دست آورند و در این راه حتی با ستمگران جامعه ی بین المللی یعنی عمدتا امپریالیسم آمریکا همصدا می شوند و به ادعاهای قلبی بوش دخیل می بندند. مسأله این نیست که آیا قشری که هر بار نمایندگی سیاسی حفظ چنین سیستمی را به عهده دارد با کدام ایدئولوژی وحدت درونی خود را از یک طرف، و سرکوب ایدئولوژیک و تحمیق توده ای را از طرف دیگر، به پیش می برد. این ایدئولوژی توجیه گر می تواند ناسیونالیسم باشد یا مذهب یا انواع لیبرالیسم و حتی ساختارهای ایدئولوژیک بلوک شرق سابق.

ثانیا - من به نظامی اعتقاد دارم که متضمن منافع و مصالح اکثریت جامعه باشد یعنی مصالح کارگران، زحمتکشان، مصالح شاید هشتاد در صد جامعه که باید برای یک نان بخور و نمیر چند شیفت، زن و مرد، کار کنند و همواره هشت شان در گروهی نه شان باشد، آنها که مجبورند با تن دادن به استعمار مضاعف در مضاعف، سودهای کلان به جیب سرمایه داران حاکم و اعوان و انصارشان سرازیر کنند، مصالح جوانانی که با همه ی کسب صلاحیت های علمی و فنی کار پیدا نمی کنند، مصالح آنها که از هر حقی محروم اند و آرزو می کنند از کشوری که برایشان به جهنم تبدیل شده تا بهشت سرمایه داران باشد فرار کنند. من به نظامی اعتقاد دارم که از جمله متضمن مصالح کسانی باشد مانند کودکان خیابانی، زنانی که در نتیجه ی فقر به خودفروشی پناه برده اند و جوانانی که چون آینده شان تیره است به مواد مخدر یا به خلافکاری ها و تبهکاری ها افتاده اند و

هزاران نفرشان در زندانهای به اصطلاح «غیر سیاسی» می پوسند (۳) ... نظامی متضمن مصالح آنان که دهانشان را می دوزند و قلم شان را می شکنند و حتی به قتل می رسانند مبادا بر خلاف رژیم سخنی ابراز دارند... من به نظامی اعتقاد دارم که نه سرکوب کننده ی آگاهی و تشکل و ابتکار توده ای بلکه تبلور همه ی اینها باشد. به اعتقاد من هر دسته ای و هرکسی که بر این نظام سرمایه داری حکم براند، باید برای تأمین منافع اقلیت بهره مند از این نظام، منافع اکثریت جامعه را قربانی کند.

ثالثاً به نظر من، اگر فرض بگیریم که هدف از این تأمل ها و سؤال و جواب ها درباره ی اوضاع سیاسی رژیم ایران و «انتخابات»، پیدا کردن راهی برای استقرار دموکراسی در ایران باشد باید گفت که طبق تعریف، باید مصلحت و نظر اکثریت جامعه (که بدان اشاره شد) مد نظر باشد که تنها در این صورت دموکراسی معنا می دهد. اما متأسفانه در اغلب بحث هایی که برای «اپوزیسیون» داخل و خارج مطرح است چنین نظری وجود ندارد و بحث ها در حد رفتن آخوند و آزادی مشروب خوردن پایین آمده است. حتی حیات میلیون ها ستمدیده به کلی فراموش می شود. سقف برنامه های سیاسی در مقایسه با ۸۰ سال پیش (۴) بسیار تنزل کرده و به تعبیر شاعر «همت ها پستی گرفته» است.

رابعا - «فشار و تهدید آمریکا» در هر جا که باشد، چه ایران و چه جاهای دیگر، اساساً برای وادار کردن رژیم حاکم به تسلیم در برابر اراده ی آمریکا است. همین و بس. مسأله ی امثال بوش هرگز دموکراسی نبوده و نیست. دموکراسی، برعکس، مسأله ی توده های به جان آمده ی ایرانی از مشروطیت به بعد است که زیر چکمه ی پهلوی ها به خاک سپرده شد و بعد هم رژیم جمهوری اسلامی همان برخورد را ادامه داد و تکمیل کرد. دموکراسی، مسأله ی شهروندان ایرانی ست که طی یک قرن سه بار شوریده اند و هر بار حرکت مردم به شکست کشیده شده است. امپریالیسم آمریکا را چطور می توان نگران استقرار دموکراسی در ایران دانست؟ چقدر باید جاهل یا مغرض باشیم که چنین امر غیر معقولی را بپذیریم؟ رژیم های نظامی آمریکای لاتین را چه کسی بر سر کار آورد و تقویت کرد؟ مصدق و آئنده و سوکارنو و امثال آنها را چه کسی سرنگون کرد؟ جالب این است که کلینتون هم چند هفته پیش مجدداً اعتراف کرد که آمریکا با کودتای ۲۸ مرداد راه آزادی را بر مردم ایران بست (سایت بی بی سی، ۱۶ فوریه ۲۰۰۵). ولی هستند کسانی که از این «امامزاده» باز معجزه طلب می کنند زیرا مصلحت حقیر امروزشان چنین چیزی را ایجاب می کند. آمریکا صدام حسین را نه به خاطر دیکتاتوری وحشتناکش بلکه به خاطر عدم اطاعتش از «نظم نوین» آمریکا سرنگون کرد و یک کشور و ملت را صد سال به عقب، به دوران طوایف مذهبی و عشیره ای رجعت داد. مگر رژیم قذافی که تسلیم شد، امروز آمریکا آن را به عنوان نمونه ی یک رژیم حرف شنو مثال نمی زند؟

اما «بحران هسته ای» هم که در جای دیگری بدان اشاره کرده ام (۵) باز در قالب همین تسلیم قابل حل است. به گمان من اگر رژیم ایران به این تسلیم تن دهد (و بعید نمی دانم که بدهد) حتی می تواند بمب اتمی داشته باشد. مگر رژیم پاکستان که دارد به اصطلاح دموکراتیک است؟ همین چند روز پیش سلاح های تازه ای هم به آن داده اند که نگرانی هند را برانگیخته است. آمریکا نه با دیکتاتوری مسأله دارد نه با «حکومت مذهبی». چرا گوشمان را می بندیم و حرفهای بوش را بلافاصله پس از انتخاب مجددش نمی شنویم که گفت: «احساس می کنم که حالا خدا خود در کاخ سفید است». نومحافظه کاران حاکم بر کاخ سفید همه از مسیحیان افراطی بنیادگرا و جانبداران بی قید و شرط صهیونیسم اند. مصالح آمریکا با خرافات مذهبی بیشتر و بهتر تأمین می شود و همواره چنین بوده است. ما نه خدمات روحانیت ایران را به رژیم کودتای ۲۸ مرداد و آنتی کمونیسم اش فراموش کرده ایم و نه نقش آمریکا در سازماندهی و تأمین مالی و تسلیحاتی به اصطلاح مجاهدین افغان و نه نقش عربستان سعودی در دامن زدن به باندهای فاشیستی «اسلامگرا» در افغانستان و سپس در الجزایر و مصر و... و سوء استفاده شان از نارضایتی های ستمدیدگان و نیز اعتقادات مذهبی آنان برای دست زدن به جنایت های بی حساب، که همه بهانه هایی هستند در توجیه جنگ صلیبی ای که سرمایه ی جهانی برای استقرار «نظم نوین» اش بدان احتیاج دارد. نتیجه ی مداخله ی نومحافظه کاران آمریکایی در افغانستان و عراق سرکوب و نابودی نیروهای مترقی و لائیک و از بین بردن دستاوردهای اجتماعی طی صد سال گذشته است و بالاخره وضعی که در افغانستان و عراق شاهدیم که قدرت «اسلامیون» در آن بلامنازع است.

اما درباره ی سؤال ۳ و «انتخاباتی» که در راه است باید عرض کنم با توجه به تجارب ۲۵ سال گذشته، امروز قاعدتا جای توهمی به اینکه اگر سران رژیم جا به جا شوند وضع بهتر می شود وجود ندارد و من آرزو می کنم که بایکوت یکپارچه و آگاهانه ی توده ای جواب مردم به رژیم باشد، رژیم دغلاکاری که در دروغگویی و سرکوب کارگران و زحمتکشان و به خون کشیدن کمونیست ها و نیروهای مترقی، بهترین همدست امپریالیسم آمریکا ست. و بالاخره همراه با این امید که بکشیم این بایکوت زمینه ی گسترش و تعمیق حرکت های سازمان یافته ی توده ای را در صفوف همه ی طبقات و اقشار خلقی فراهم نماید تا مبارزه ای درخور با شعار: «دموکراسی برای انقلاب، انقلاب برای دموکراسی» (۶) پا بگیرد و پیش برود. همینجا باید به این نکته اشاره کرد که اتخاذ موضع اصولی و چپ به معنای کنار گود نشستن و عدم مداخله ی سیاسی نیست. هر جا و هر زمان که داوی وجود داشته و امکان تحقق یکی از خواست های توده ای واقعا در کار باشد باید در درون همین مناسبات طبقاتی غیر مقبول هم به مبارزه ادامه داد و تاکتیک مناسب اتخاذ کرد. دلخوش داشتن به اینکه هیچ پیشرفت و دستاوردی بدون دگرگونی کامل مناسبات حاکم ممکن نیست فقط موضعی ست ظاهرا رادیکال، اما راحت و چه بسا غیر مسؤولانه و محافظه کارانه. شرط حرکت به سوی هدف استراتژیک داشتن تاکتیک های مناسب است و این همیشه جسارت می خواهد.

در باره ی تهدیدهای مداخله ی نظامی هم باید بگویم که اگر برخلاف تصور و آرزوی من، آمریکا به هر دلیل، جنایت جنگی و ضد بشری خود را که در عراق مرتکب شده در ایران تکرار کند باید با مبارزه ی توده ای و مقاومت همه جانبه، هم علیه اشغالگر و هم علیه رژیم جمهوری اسلامی که مهم ترین مسبب این همه جنایت طی ۲۵ سال گذشته بوده در برابرش ایستاد و به نوبه ی خود در شکست امپریالیسم جهانی و استقرار آزادی و برابری در ایران و جهان، همراه با کل بشریت به جان آمده، وظیفه و سهم خویش را ادا کرد. باید ریشه ی نومیدی و تسلیم طلبی را خشکاند و برای این جنگ سرنوشت ساز دراز مدت که چه بسا چندین نسل باید در تدارک نظری و عملی آن تلاش مجدانه کنند آماده شد. در اوضاع کنونی که توازن قوا در هیچ جا به سود ستمدیدگان نیست و تهاجم سرمایه ی امپریالیستی و همدستان طبیعی ارتجاعی اش در همه جا بیداد می کند، چاره مقاومت است و مقاومت، حتی اگر گام نخست آن یک موضع گیری برای تاریخ باشد.

(منتشر شده در آرش ۹۱ مورخ آوریل ۲۰۰۵)

یادداشت ها:

- ۱- مقاله ی «جایگاه اسلام در رژیم جمهوری اسلامی» (سایت [www.peykarandeesh.org](http://www.peykarandeesh.org))
- ۲- فقط مقایسه ی زندان اینان با زندان مخالفان واقعی که کسی جای گورهای دستجمعی شان را هم به درستی نمی داند، حقیقت را بر هر ناظر جدی آشکار می کند.
- ۳- معمولا از زندانیان سیاسی به حق دفاع می شود ولی از قربانیان دیگر این سیستم ظالمانه که «زندانیان عادی» هستند کمتر کسی نام می برد. وضع «زندانیان عادی» مسأله ی اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و در نهایت طبقاتی بسیار مهمی ست که کسی عملا برای آن فریاد نمی کشد، در صورتی که این هم به حق باید در دستور کار مبارزان اجتماعی و حقوقی قرار گیرد. در این باره، تحقیقات و آراء فیلسوف فرانسوی میشل فوکو بسیار ارزنده است.
- ۴- رجوع شود به «سندی از جنبش شورائی در ایران»، برنامه ی حزب ستاره ی بختیاری، (۱۳۰۰) که به نقل خسرو شاکری ارائه دهنده ی سند، «برنامه ای بود برای انطباق نظام شورائی با زندگی قبیله ای در ایران، یعنی زندگی ای که در آن زمان هنوز بر بخش مهمی از جامعه سلطه داشت»، مندرج در کتاب جمعه که زیر نظر احمد شاملو منتشر می شد (گویا) شماره ی ۲۵، تهران ۱۳۵۸.
- ۵- مقاله ی «نه گفتن» به دیکنات های رایج (سایت پیشین).
- ۶- من این عبارت را از کتاب «دموکراسی و انقلاب»، اثر ژرژ لابیکا (به فرانسه) گرفته ام. انتشارات لوتان دسریرز، پاریس ۲۰۰۲.